

بسم الله الرحمن الرحيم

و صلى الله على سيدنا محمد وآله الطاهرين

مرحوم سيد (أعلى الله مقامه الشريف) متعرض بحث اجتهاد و فروع اجتهاد نشد، زیرا این عروة الوثقى كتاب عروة الوثقى كتاب عوام است، یعنی مسائل عملی متعارف بین عوام را بیان می‌کند، در واقع رساله است، رساله عملیه. لذا بعضی بحث‌ها را ایشان وارد نشده‌اند و اگر بخواهیم وارد این بحث‌ها شویم مقداری طول می‌کشد ولی حال برای این‌که روز چهارشنبه است، و برای این‌که مطلب مقداری روشن شود به این بحث‌ها اشاره می‌کنیم من جمله خود اجتهاد.

معنای اجتهاد چیست؟ معنای لغوی اجتهاد این‌گونه است:

الاجتهاد مأخوذ من الجهد بالضم و هو لغة: الطاقة، أو أنه من الجهد بالفتح و معناه: المشقة،<sup>۱</sup> فراء می‌گوید الجهد بالضم الطاقة والجهد بالفتح المشقة،<sup>۲</sup> وجهد الرجل في كذا اي جد فيه و بالغ،<sup>۳</sup> صحاح می‌گوید بذل الوسع این تعبيرها تقریباً با هم بازی با الفاظ است، کتب لغت معنا کردند به طاقت، مشقت، جُهد، جَهد این‌ها با هم مناسبت دارد و معنایش یکی است این معنای لغوی اجتهاد.

کلمه اجتهاد به این کلمه به این هیئت در قرآن وارد نشده، چرا این ماده وارد شده، اما این ماده و هیئت و این بحث در قرآن وارد نشده، کلمه‌ای که وارد شده جَهد و جُهد است، مثلاً در سوره مبارکه توبه آیه ۷۹ وَالَّذِينَ لَا يَجِدُونَ إِلَّا جُهْدَهُمْ،<sup>۴</sup> انعام آیه ۱۰۹، نحل آیه ۳۸، نوح آیه ۵۳، فاطر آیه ۴۲ وَأَقْسَمُوا بِاللَّهِ جَهْدَ أَيْمَانِهِمْ، به این طریق وارد شده جَهدُ أَيْمَانِهِمْ این هم نظر قرآن.

در احادیث که وارد شده از پیغمبر اکرم، احادیث را نقل می‌کنم، حدیث معاذ، حدیث ابن العاص، ابن عقبه، حالا بعضی را من اشاره کردم، دارد که باز در آنجا هم اجتهاد نیامده، کلمه اجتهاد در کلام پیامبر اکرم نیست، آن روایتی که عامه نقل می‌کند از پیامبر اکرم این ماده هست، اما این هیئت وجود ندارد، حدیث ابن عقبه می‌گوید

۱. التفتیح فی شرح عروة الوثقى / ص ۲۰

۲. شرح نهج البلاغة لابن أبی الحدید، ج ۱۰، ص ۵۸، و من خطبة له ع .....

۳. لسان العرب / ج ۳ / ص ۱۳۳

۴. سوره توبه / آیه ۷۹

۱ (جلسه چهارم ۱۳۸۹.۷.۷)



وقال لعقبة بن عامر ولرجل من الصحابة اجتهدا فإن أصبتما فلكما عشر حسنات وإن أخطأتما فلكما حسنة<sup>٥</sup> حضرت به او و به فرد دیگری از اصحاب فرمود که اجتهدا فإن أصبتما فلكما عشر حسنات اگر اجتهادتان به اصابت رسید لکما عشر حسنات و إن أخطأتما فلكما حسنة اگر خطا هم بکنید حسنه‌ای است.

روایت معاذ بن جبل دارد که ۵ أَنَّن النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ لَمَّا أُرْسِلَ مَعَاذًا إِلَى الْيَمَنِ قَالَ لَهُ بِمَاذَا تَقْضِي قَالَ بِكِتَابِ اللَّهِ قَالَ فَإِنْ لَمْ تَجِدْ فِي كِتَابِ اللَّهِ قَالَ بِسُنَّةِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ لَمَّا تَجِدْ فِي سُنَّةِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ صَاحِبِ الْكَلِمَاتِ الْخَيْرِ وَفَقَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ لَمَّا يَرْضَاهُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ. ۶ پیامبر معاذ را فرستاد به سوی یمن بعد پیامبر سؤال کرد بماذا تقضى می‌خواهی به آنجا بروی به چه حکم می‌کنی؟ قال افضى بما في كتاب الله گفت حکم کنم آن چه را که در قرآن است، به او حکم می‌کنم، پیامبر فرمود قال فان لم تجد في كتاب الله اگر در کتاب الله آن را نیافتی چه می‌کنی؟ گفت: قال: بسنة رسول الله گفت به سنت پیامبر اکرم عمل می‌کنم، پیامبر فرمودند و إن لم تجد في سنة رسول الله اگر در سنت رسول الله ندیدی چه خواهی کرد؟ قال: أجتهد رأيي را اجتهاد می‌کنم.

اول چیزی که وارد شد بعد از رحلت پیامبر عبارت بود از رأی، رأی قبل از اجتهاد بود و خود عمر در جاهای زیادی به رأی خود عمل می‌کرد، ابوحنیفه رأی خود را عمل می‌کرد و دیگران، اینجا هم دارد که بعد اجتهاد الرأي.

سؤال: این روایت اخیر مدرک آن کجا است؟ روایت معاذ از کدام کتاب است؟

جواب: در مستمسک نقل می‌کند. سنن الدارنی. عون المعبود. این روایت را نقل می‌کند.

بعد پیامبر فرمود: الحمد لله الذي يعني پیامبر تأیید کرد این نظر را فرمود الحمد لله الذي وفق رسول الله موفق شد رسول و رسول الله لما يرى رسول الله به آنچه که رسول الله راضی است به آن توفیق پیدا کرده، یک کاری کند که رسول الله از او راضی باشد، یعنی رسول الله راضی است که او به رأی خود اگر روایت و آیه‌ای پیدا نکرد در سنت نبود در قرآن نبود او به رأی خود عمل کند.

سؤال: این روایت قسمت دیگری ندارد یک روایت دیگر هم هست که در آخر آن می‌گوید که من کوتاهی هم نمی‌کنم.

۵. سیر أعلام النبلاء، محمد بن أحمد بن عثمان الذهبي، جزء ثانی، ص ۴۶۹

۶. بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج ۲، ص ۲۸۳، باب ۳۴ البدع و الرأي و المقاییس .....



جواب استاد: بله این را هم دارد همین روایت هم شاید داشته باشد.

اینجا در عصر صحابه همین طور که بیایم جلو در عصر صحابه موارد زیادی از اجتهاد استنباط شد یکی از آن موارد ما جاء فی رسائل الخلیفة عمر، کثیرا من مرة و أبرزها فی رسالته إلی شریح القاضی از عمر نقل شده بیش از یک بار و ظاهر کرده آن را با نامه‌ای که برای شریح قاضی فرستاده قال فان أتاك ما ليس في كتاب الله ولا بسنة رسول الله و لن تتكلم فيه احد فإن شئت أن تجتهد رأيك،<sup>۷</sup> یعنی رأیت را اجتهاد کن، اگر چیزی پیدا نکردی مایل بودی به رأیت عمل کن این هم از عصر صحابه.

حدیث عبدالله بن مسعود می‌گوید: فإن جاء امر لیس فی کتاب الله ولا قضی به رسول الله فالیقض بما قضی به الصالحون فلیجتهد رایه،<sup>۸</sup> می‌گوید حکم کند به آن که صالحون گفتند اگر در کتاب نبود و در سنت پیامبر نبود ببینید صالحون چه می‌گویند فان لم یقض به الصالحون فلیجتهد رایه رأییش را عمل کند این هم در عصر صحابه .

عصر تابعین هم همین طور بود یعنی آن‌ها هم خیلی این کلمه را می‌گفتند و شایع بوده این کلمه نزد آن‌ها حتی در عصر تکون مذاهب اربعه آن زمانی که وجود پیدا کردند مذاهب اربعه آن زمان هم باز این کلمه اجتهاد به اصطلاح شایع بود.

حال رازی سه مدلول و معنا برای اجتهاد نقل می‌کند:

۱ . یک معنا این که اجتهاد همان قیاس است شافعی قائل است که اجتهاد همان قیاس است قیاس و اجتهاد در واقع دو اسم یک معنا هستند مترادفین هستند شافعی نظر او این است این یک معنا است برای اجتهاد کردند.

۲ . دوم اجتهاد آن ظن است مطلق ظن اجتهاد است.

۳ . معنای سوم اصولین به آن قائل هستند اصول را ذکر کردند و مدلول اجتهاد را همان اصول گرفته‌اند .

حالا در اینجا تعاریف متعدده‌ای دارند این تعاریف البته بدون مناقشه نیست ولی به هر حال این تعاریف باعث شده که گاهی اختلاف واقع شده بین اخباریین و بین مجتهدین و اصولین.

۷.

۸.



حال چند مورد از این تعاریف را ذکر می‌کنیم

۱- گفتند إنه استنباط اجتهاد استنباط است استنباط الأحكام الشرعی عن أدلتها التفصیلیة،<sup>۹</sup> این معنای اجتهاد است.

۲- إنه عبارة عن العلم بالأحكام الشرعية عن أدلتها التفصیلیة،<sup>۱۰</sup> این هم یک معنا .

۳- إنه تحصيل الحجة على حكم الشرعية.<sup>۱۱</sup>

جلوتر که می‌رویم از زمان علامه حلی به این طرف اینگونه تعریف کرده‌اند علامه حلی و حاجبی می‌گویند  
إستفراغ الوسع من الفقيه لتحصيل ظن بالحكم الشرعی،<sup>۱۲</sup> استفراغ الوسع یعنی وسعت و توان طاقت را پیاده کند الفقیه  
لتحصیل ظن بالحکم الشرعی.

غزالی اینگونه معنا می‌کند بأنه بذل المجتهد وسعه في طلب العلم بالحكم الشرعية.<sup>۱۳</sup>

مرحوم شیخ بهایی (اعلی الله مقامه) الاجتهاد ملكة يقتدر بها على استنباط حكم الشرعی الفرعی من الأصل فعلاً أو قوة قريبة،<sup>۱۴</sup>  
ملكه ای است یقتدر بها على استنباط حكم شرعی فرعی من الاصل این ملكه فعلاً بالفعل ملكه داشته باشد او قوة قريبة  
بینید قریب الاجتهاد باشد قریب به فعلیت است آن را هم مرحوم شیخ بهایی ذکر کرده.

متأخرین این تعبیر را دارند مرحوم آقای خویی (اعلی الله مقامه) إجتهد بأنه استفراغ الوسع في تحصيل الحجة القطعية  
بالوظيفة من الواقعية والظاهرية.<sup>۱۵</sup>

مرحوم صاحب کفایه محقق خراسانی الأولى تبدیل الظن بالحكم شرعی بالحجة عليه.<sup>۱۶</sup>

ظن را که علامه و حاجبی فرمودند استفراغ الوسع من الفقيه لتحصيل ظن به حکم شرعی آن‌ها می‌گویند ظن دارد به  
حکم شرعی، ایشان می‌گویند نه تبدیل کنید این ظن را به حکم شرعی بالحجة لذا در تفسیر آقای خویی این

۹. معجم المصطلحات الالفاظ الفقهية / ج ۱ / ص ۲۰۷

۱۰.

۱۱.

۱۲. الفوائد الطوسية / ص ۴۲۲

۱۳. القواعد الفقهية و الاجتهاد و التقليد (منتهی الدراية) // ج ۸ / ص ۳۷۰

۱۴. القواعد الفقهية و الاجتهاد و التقليد (مفاتيح الاصول) // ص ۵۶۹

۱۵.

۱۶. الدر النضيد في الاجتهاد و الاحتياط و التقليد / ج ۱ / ص ۲۹



تعبیر را دارد، و در ظن می‌گوییم درست نیست، ظن اشکال دارد، اصل تمسک به ظن برای عامه است و این اشکال دارد، حالا عرض می‌کنیم مرحوم آقا جمال گلپایگانی هو الإقتدار علی ضم صغریات الی کبریاتها و تطبیق الکبریات علیها صغریات و استخراج الاحکام منها،<sup>۱۷</sup> را با کبریات ضمیمه کنید کبرایا را تطبیق بر صغرایا بدهید و استخراج الاحکام منها از این صغریات و کبریات ضمیمه شده احکام را استخراج کنید این هم مرحوم گلپایگانی آقا سید جمال.

مرحوم آقای حکیم این‌گونه تعبیر می‌کنند ان الانسب تعریفه بملکة تحصيل الحجج علی الاحکام الشرعية،<sup>۱۸</sup> انسب در تعریف اجتهاد تعریفه بملکة ایشان هم تعبیر به ملکه می‌کنند بملکة تحصيل الحجج علی الاحکام الشرعية ملکه بدست آوردن و تحصیل حجت‌ها یک ملکه داشته باشد که آن براهین دلیل‌ها حجج را بدست آورد، براهین بر احکام شرعی را و الوظائف العملية این هم اضافه کردند وظایف العملية شرعیة او عقلیة حالا آن وظایف عملی چه وظایف شرعی باشد یا عقلی باشد.

این تعبیری است که اینجا شد منتهی حالا این‌ها بدون مناقشة نیست بعضی از این‌ها مثلا تعریف علامه حلی و حاجبی که دارند استفراغ الواسع من الفقیه لتحصيل الظن بحکم شرعی این نه جامع افراد است نه مانع افراد جامع افراد نیست چرا علم به احکام را خارج کرده می‌گوید استفراغ من الفقیه لتحصيل الظن حال اگر علم بدست آورد کسی، مجتهدی که علم بدست آورد او را شامل نمی‌شود.

سؤال: چرا شامل نمی‌شود وقتی ظن شامل شود به طریق اولی علم را شامل می‌شود؟

جواب استاد: از کجا شامل می‌شود نه ظن بدست آورده، هنوز به مرحله ظن نرسیده، حالا به ظن رسید علم که برای او نیامد.

سؤال: این می‌خواهد به واقع برسد ولی چون به او نرسید به ظن رسید؟

جواب استاد: نه

سؤال: اگر علم باشد دیگر نوبت ظن نمی‌رسد.

۱۷.

۱۸.



جواب استاد: بله اگر علم بیاید ظن نداریم ظن پیدا کرده اما علم هنوز ندارد، خب حالا اگر کسی فرض کند از اول علم پیدا کرد این شامل نمی‌شود چون در تعریف ظن بود، باید یک تعریفی گفت که هم علم را شامل شود هم ظن را، طریق اولی نیست، چون می‌توانست علم را پایدار کرد ظن به طریق اولی می‌تواند پیدا کند نه این نیست.

اجتهاد تحصیل ظن است حالا اگر تحصیل علم بود چه نه طریق اولی است آن قدر که ظن پیدا کرد معلوم است که علم را به طریق اولی می‌توان، پس او شامل است، این تعریف معنا را نمی‌رساند.

سؤال: باید هر دو را می‌آورد هم علم را هم ظن را.

جواب استاد: حالا شاید تعبیر بهتری باشد.

این یک دلیل که جامع نیست مانع هم نیست چرا که ظن عندنا، مطلق ظن حجت نیست، حتی بنا بر قول به انسداد اگر قائل شویم که انسداد علم است و قائلین بر حجیت مطلق ظن بنا بر انسداد باز هم ظن حجت نیست، بلکه باید ببینیم بنا بر کشف است یا حکم عقل است، بنابراین اگر ظن حاصل شد ظن اعتبار نداشت این مجتهد است که یک ظنی پیدا کرد که غیر معتبر است، ظن اگر اعتبار داشت و حجت است ظنی است که خاص باشد این هم از این مشکل.

سؤال: حاج آقا این که انسداد کبیر قائل است می‌گوید علم و علمی هر دو بسته است علم و علمی راهش بسته است از راه علم و ظن نمی‌توان پیش رفت حالا از راه کشف چطور؟

جواب استاد: بله در اول کفایه داریم که حکم عقل است یا کشف از واقع است.

سؤال: شهودی است یعنی...

جواب استاد: ببینید یک وقت حکم عقل است بنا بر حکومت یعنی چه یعنی وقتی ما مقدمات به اصطلاح انسداد همه مقدمات بود عقل حکم می‌کند که شارع مقدس دست بر نداشته ما را هم بدون تکلیف نگذاشته امکان دیگری هم ما نداریم پس بنابراین عقل حکم می‌کند علم که نداریم پس بنابراین مطلق ظن باید حجت باشد یک وقت این است یک وقت نه ادله انسداد کشف می‌کند از این که حکم شارع مقدس همین است مطلق حجت ظن



این در اول کفایه هم هست حالا به هر حال خب اگر جایی مفید ظن نبود اشکال سوم اگر چیزی مفید ظن نبود اما دلیل بر او قائم شد درست شد این تعریف شامل نمی‌شود و حال این‌که دلیل قطعی هم فرض کنید برای آن داریم ظن هم ندارید شما.

سؤال: ظن نوعی است ظن شخصی ملاک نیست ظن نوعی ملاک است .

جواب استاد: خیلی خوب ما می‌گوییم اشکال دارد به هر حال ظن اگر نزد ما اعتبار داشت و قائل به حجیت ظن باشیم نه مطلق ظن این‌ها مطلق ظن را می‌گویند کما این‌که عامه مطلق ظن را می‌گویند، ما مطلق ظن را معتبر نمی‌دانیم، حتی بنابر قول انسداد مقدمات هم شود باز هم می‌بینیم آیا کشفی هستیم، کشفی‌ها از طریق کشف و حکومتی‌ها از طریق حکومت و إلا بازهم برای او اعتبار قائل نیستیم، حالا به هر حال این اشکال در اینجا وارد است.

مرحوم غزالی گفت: بانه بذل المجتهد وسعه في طلب العلم بالحكم الشرعية اين تعريف از آن اشکالات که گفتیم سالم است چون مرحوم علامه و حاجبی تعبیر به ظن را اخذ کردند اشکال وارد شد اما ایشان ظن را وارد نکرده غزالی گفته بذل المجتهد وسعه في طلب العلم بالحكم الشرعية آن اشکالات وارد نمی‌شود آن وقت علم به احکام شرعیه احکام اعم است از ظاهریه و احکام واقعیه هر دو را شامل می‌شود، این‌که گفتیم خارج می‌شود آن هم به این وارد نمی‌شود.

سؤال: این کلمه ظن هم نیاورده.

جواب استاد: بله گفتیم که ظن را نیاورده لذا گفتیم آن اشکالات اصلاً اینجا وارد نمی‌شود.

سؤال: حاج آقا اگر فردی آمد وسع را استفراغ کرد ولی به علم نمی‌رسد یعنی در واقع خیلی هم زحمت کشید ظن پیدا کرد آن مجتهد نمی‌شود به این معنا؟

جواب استاد: اجازه دهید ببینیم چه می‌گوید آن‌ها که ملکه گرفتند.

آن‌ها که اجتهاد را ملکه گرفتند خوب می‌گویند ملکه ولو اجتهاد نکند، ملکه را پیدا کرده، اما هنوز به اجتهاد نرسیده‌اند ممکن است کسی مجتهد باشد ملکه اجتهاد را هم دارد برود دنبال آن، می‌تواند جواب سؤال را پیدا



کند، اما تنبلی می‌کند نمی‌رود سؤال کند این می‌شود مجتهد بنابراین که ملکه باشد (مجتهد تنبل) اما اگر الآن  
اجتهاد نمی‌کند خوابیده مجتهد هست یا نه؟

سؤال: ....

جواب استاد: این فرد اجتهاد را کرده اما حالا خوابیده، این عیبی ندارد اما اگر ملکه داشته باشد اما هنوز اجتهاد  
در استنباط نکرده این بنابراین معنا اجتهاد که می‌گوییم استفراغ الوسع فلان هنوز واقع نشده ملکه را دارد اما  
هنوز آن را بکار نگرفته، بنابراین آن‌هایی که ملکه را می‌گویند این مجتهد است آن‌هایی که استفراغ الوسع فی  
استنباط فلان را می‌گویند این هنوز مجتهد نشده.

سؤال: پس بری‌الذمة هم نیست، مؤمن هم نیست این اجتهادی که هنوز ملکه است.

جواب استاد: نه دیگر.

حالا یک بحثی اینجا می‌آید این الآن قوه را دارد، بحث اینجا است که آیا بر این حرام است تقلید کند باید برود  
اجتهاد کند یا نه حالا لازم نیست می‌تواند تقلید کند؟ ثم احتیاط، این بحث بعدی است که آیا این سه امر، در  
عرض هم هستند یا نه در عرض هم نیستند؟ آیا اجتهاد و تقلید و احتیاط در عرض هم هستند یا در عرض هم  
نیستند؟ در عرض هم نیستند. حالا بعداً باید بگوییم، به هر حال در اینجا این تعاریف را کردند بعضی تعبیر به  
ملکه گرفتند بعضی گفته‌اند استفراغ الوسع این استفراغ الوسع است می‌گوید باید کار کند باید کار کند و استنباط  
کند، به هر حال تعابیری که در اینجا ذکر شده این تعابیر بعضی از آن‌ها خالی از اشکال نیست و مناقشاتی دارد  
ولیکن آن چیزی که لازم است گفته شود این است که تقریباً فرمایش آقای حکیم و آقای خوبی (اعلی الله  
مقامهما) به حقیقت نزدیک‌تر است، ببینید ایشان دارد که استفراغ الوسع، ملکه نبود، استفراغ الوسع فی تحصیل الحجة  
ببینید حجت چرا؟ برای این که مجتهد، نه تنها مجتهد، مقلد حتی محتاط هم باید حجت داشته باشد برای این که  
خداوند احکامی را که جعل نموده، ما به آن علم اجمالی داریم، بر این که در این احکام الهی احکام منجزه هست  
غیر یقینیات و غیر قطعیات باید از عهده این‌ها برآمد، اینجا جای اصل هم وارد نیست نه تنها علم اجمالی حتی  
اگر علم اجمالی ما هم تبدیل به علم تفصیلی شود در شک بدوی هم نمی‌توان اصل برائت جاری کنیم، یعنی اگر  
احتمال حکم دهیم اینجا جای بحث است، إلا بعد الفحص، ابتداء اینجا اگر احتمال حکم شرعی بدهیم که فرمان



الهی هست اینجا ابتداء نمی‌توانیم اصل برائت را جاری کنیم، باید فحص کنیم، پس فحص را می‌خواهد اجتهاد را می‌خواهد همه باید حجت داشته باشند، مجتهد باید حجت داشته باشد در فتوی، مقلد در تقلید باید حجت داشته باشد، محتاط باید حجت داشته باشد، پس باید استفراغ الوسع فی تحصیل الحجة.

سؤال: اینجا حجت أدله‌ای است که از آن احکام استنباط می‌شود.

جواب استاد: بله.

مجتهد است که دنبال أدله می‌گردد، حال اگر این حجت یک وقت دلیل آن وجدانی است فرض انسان خود از امام می‌گیرد مرحوم فلان از خود امام حکم را گرفته برای او حجت است این می‌شود وجدانی، یک وقت تبعدی است، تبعدی یقینی باشد یا تبعدی ظنی فرقی نمی‌کند، بالاخره تبعدی است، بالاخره حجت است، باید حجت داشته باشد مجتهد، مقلد، هم در اصل تقلید باید حجت داشته باشد، همین‌طور نمی‌تواند قول کسی را بگیرد، در اصل تقلید نمی‌تواند بگوید من از فلانی تقلید می‌کنم، نمی‌شود باید برود حجت پیدا کند، دلیل باید باشد، لذا می‌آید از دو نفر عادل یا خود رساله را می‌خواند بالاخره باید حجت داشته باشد، در غیر اصل تقلید می‌تواند تقلید کند این مانعی ندارد، مثلا در بقاء تقلید از میت می‌تواند تقلید کند تقلید از أعلم تقلید کند اما در اصل، اصل تقلید باید دلیل داشته باشد، آیا جائز است من عمل به قول این آقا بکنم یا نه بدون دلیل مقلد نمی‌تواند از کسی تقلید کند.

سؤال: در انتخاب مجتهد هم اجتهاد نمی‌خواهد، باید برود تحقیق کند که کدام أعلم است، این هم نوعی اجتهاد است باید خود کوشش کند أعلم را پیدا کند.

جواب استاد: این همان می‌شود حجت او مجتهد که نیست می‌خواهد برود تقلید کند از مجتهد باید دنبال حجت باشد.

سؤال: اول حجت این است که کدام أعلم است؟

جواب استاد: نه، آن بحث بعدی است از چه کسی باید تقلید کنم، حالا اول باید ببینیم از چه کسی باید تقلید کنم وقتی دو نفر سه نفر بودند آن وقت بین آن‌ها مشخص شود، به هر حال در اصل تقلید باید اجتهاد کرد و حجت داشت.



محتاط هم همین طور باید حجت داشته باشد لذا باید آگاه به مسائل احتیاط باشد هر کسی نمی تواند همین طور احتیاط کند باید بداند که موارد احتیاط کجا است.

